

علم و صنعت می داند: «مسائل زیادی دست به دست هم می دهد که یک خانواده تصمیم بگیرد فرزندان کمتر یا بیشتر داشته باشد یا اصلا داشته باشد یا نه. یک مسأله این که شاید برخی افراد جامعه ریشه فکری برای کارهای خود نداشته باشند. آدم‌ها بیشتر بر مبنای فکری سطحی عمل می کنند؛ بیشتر نگاه می کنند ببینند دور اطراف آنها چه می گذرد یا دیگران چه فکری نسبت به دیگر موارد دارند. در دانشگاه علم و صنعت که بودیم در اتقان جلسات شنبستینی درباره خود زندگی، هدف زندگی، چرایی ازدواج و بچه دار شدن و کار و چیزهای دیگر داشتیم. دانشجویان دیگری هم برای شرکت در این جلسات به اتقان می آمدند. نزدیک به یکسال و نیم این گفتگوها طول کشید و همین جلسات یک عبقه فکری برای من شد. من به این جمع بندی رسیدم که برخی موارد که بسیاری از افراد جامعه آنها را درست می دانند، ممکن است چندان هم درست نباشند و حتی برای جامعه هم عامل آسیب شوند. به همین دلیل در دوره کارشناسی و وجود این دانشجوی مهندسی صنایع بودم، پایان نامه را با موضوع جمعیت انتخاب کردم، چون احساس کردم کار دقیق و عمیقی در این زمینه انجام نشده است. سال ۷۸ تا ۸۰ یک تحلیل آرای دادم که با وضع رشد جمعیت کنونی، ۲۵سال دیگر با مشکل نیروی کار روبه رو خواهیم بود. کاملا روندناشناس می داد که با این پیش‌انتهای تکنولوژی، ورود زنان به بازار کار، افزایش سن ازدواج و تغییرات دیگری که در جامعه و سبک زندگی ما وجود دارد، نرخ رشد جمعیت به سمت منفی شدن پیش خواهد رفت. این مطالعات منجر به این شد که من که با توجه به روند معمول جامعه تصمیم داشتم در ۲۸سالگی و بعد از گرفتن مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد و سرکاری رفتن و داشتن کاری پایدار ازدواج کنم. همان سال ۷۸ در ۲۱سالگی تصمیم به ازدواج گرفتم. درباره تعداد فرزندان مناسب در خانواده، خیلی تحقیق مطالعه کردم و بررسی‌هایم در حوزه‌های مختلف به این نتیجه رسید که تعداد فرزندان برای یک خانواده حداقل باید سه فرزند باشد.» اما آقای اسماعیل زاده حالا در این زمینه چهل سالگی پدر ۶ فرزند است: «ما با همان ایده که حداقل سه فرزند داشته باشیم مسیر زندگی را شروع کردیم. روش مدیریت فرزندانم هم این بود که بچه‌ها از اول مستقل بار بیایند و ما مدام نگویم چه بروید و راست بیایید. بچه‌ها چون از بچگی مسئولیت داشتند، الان به بچه‌ها کوچکتر هم پشتیبانی می دهند. وقتی سه فرزند داشتیم شرایط جوری بود که احساس کردیم فضای خانوادگی مان برای حضور فرزند چهارم مناسب است و یک فرزند دیگر می تواند همراه لحظه‌های خوب زندگی و محیط صمیمی یادگیری و بالندگی ما باشد. این گونه شد که مریم به جمعمان اضافه شد و همین مسیر تاین جا همراهی ریحانه و زینب با خانواده را در پی داشته و برای همراهی این فرزندان دوست‌دوستی شکرگزار خادوناه هستیم.»

در انتظار میهمانان دیگر

روز به روز نهم رسیده، لیکندهای دسته جمعی با دوربین عکاسی ثبت شده و قرار است میهمانان تازه از راه برسند، روندی که در این چهار ماه بارها تکرار شده است. محمدعلی و همسرش نوع رابطه‌های آهکلان و دیدار فامیل را متفاوت از زندگی در شهرهای بزرگی مثل تهران می دانند و معتقدند که صلح هم برای آنها در حال معنا شدن است. اما در تمام تصمیمات متفاوت این خانواده، خانم چه نقشی داشته و تا چه اندازه تأثیر گذار بوده است. این سوالی است که پیش از این محمدعلی درباره آن گفته بود که «من سال هاست که گفت‌وگو دردم و هم و سوسی کرده‌ایم که گفت‌وگو و تصمیم‌گیری جمعی در خانه خودمان هم جریان داشته باشد. در تمام تصمیم‌های مهم خانواده گفت‌وگو و رسیدن به اجماع نقش کلیدی دارد. همسر هم همیشه به تمام تصمیم‌ها نقش کلیدی داشته و بچه‌ها هم متناسب با سن و سال، در این تصمیم‌گیری‌ها حضور داشته‌اند.» حالا در آخرین لحظات همسرش می گوید که از زندگی در این روستا رضای است: «اول ترس و استرس داشتم و بافضا آشنا نبودیم. الان این جا احساس امنیت می کنیم و از هوای طبیعت خوب این جا استفاده می کنیم و علاقه مند هستیم به این جا می‌نیم.» خورشید به نیمه آسمان رسیده و ظهر آهکلان همچنان سرد است. اما سرمای آن کمتر از حد انتظار است. حالا هر کسی در گوشه‌ای از حیاط یا داخل اتاق‌های خود زندگی مشغول است.

سمت چپ خانه حرکت می کند و پشت سر او تیمی از اعضای خانواده اسماعیل زاده در حرکت است؛ آنها در ماه‌های گذشته بارها این مسیر را طی کرده‌اند. علی با دوربین شکاری اش آخر صف در حرکت است و حالا فاصله‌ها بیشتر شده و بین هر دو سه نفر بحث‌های متفاوتی در جریان است. غیر از مادر خانواده، زهرا خانم، بقیه در حال کوهنوردی هستند و زینب هم در بغل پدرش کم کم به خواب می‌رود. ریحانه با کشش‌های نو و برقی اش، با عکاس روزنامه مشغول صحبت است و حالا محمدعلی با تامل همیشه‌گی‌اش در حرف زدن و پاسخ‌گفتن، از مداخله در امور روستا و تلاش برای توسعه پایدار این منطقه سخن می گوید: «در تلاشیم که روستا تبدیل به روستای دوستدار محیط زیست شود و صحبت‌هایی را هم با سازمان ملل انجام داده‌ایم. روستاهایی در نقاط مختلف دنیا برای این طرح در نظر گرفته شده‌اند و ما هم در تلاشیم که این روستا را برای این طرح معرفی کنیم. تلاش می‌کنیم که مدارس این منطقه را با مدرسی نمونه و الگو در کشور تبدیل کنیم. در حال بازسازی مدرسه روستا هم هستیم که در روند این بازسازی دانش‌آموزان حضور دارند و خود دانش‌آموزان مشغول بازطراحی مدرسه‌شان هستند. برای این که بتوانند طراحی را انجام دهند نیاز به یادگیری نقشه‌کشی و ماکت‌سازی دارند. در همین چندماه دانش‌آموزان آموزش‌ها را دیده و شروع به ماکت‌سازی کرده‌اند. در همین فرآیند اتفاقاتی جالب و دوست‌داشتنی در حال رخ دادن است.» مدیریت فرآیند طراحی و معماری ساختمان مدرسه روستا و آموزش معماری به دانش‌آموزان را خاتم فرید که مهندس معمار است به عهده گرفته است. خاتم فرید هم چهار سال پیش به همراه همسرشان آقای دکتر جهان‌زاد و دو فرزندشان از تهران به رشت مهاجرت کرده‌اند و حالا دوستان خوبی برای خانواده اسماعیل زاده هستند. آن طوری که اسماعیل زاده می گوید، کمال تلگرامی که برای معرفی فعالیت‌هاشان از روستا برانداخته‌اند، زمینه‌ساز آشنایی این دو خانواده شده است. در همسایگی این خانه، ساختمانی سه طبقه آخرین مراحل ساخت را پشت سر می‌گذارد که شاید در آینده محلی برای برگزاری کلاس‌های «فکر سیستمی» این عضو سازمان راهبری گروه آسمان شود. گروه آسمان یک گروه آموزشی و پژوهشی در دانشگاه صنعتی شریف است و محمدعلی که در سال‌های گذشته میهمان مدرس، شکرگزار و سیاست‌گذاران مختلفی بوده تا فکتر سیستمی را آموزش دهد، با برنامه‌های خود برای برگزاری دوره‌های تفکر سیستمی در روستا می گوید: «ساختمان کناری را می‌خواهیم تبدیل به یک مرکز آموزشی کنیم که هم محل سکونت و هم کلاس برای آموزش باشد. برای دانش‌آموزان ایده این است که با خانواده‌ها به این روستا بیایند و دوره‌های مشترکی برای آنها و خانواده‌هایشان برگزار شود.» محمدعلی یکبار دیگر از دستاوردهای این چند ماه می گوید: «در این مدت چچه‌ها خیلی باز و پخته شده‌اند، چچه‌ها قبل از این خیلی ارتباط با طبیعت به این معنی نداشتند که مثلا مرغ و گاو و حیوانات دیگر را به این صورت از نزدیک ببینند. قبلا شیر و تخم‌مرغ خورده بودند، اما جوهای را بزرگ کرده بودند که لااخر باریشان تخم بگذارند و دوشیده شدن شیر گاو را ندیده بودند. اولین بار که یکی از مرغ‌ها تخم گذاشت و تخم‌مرغ را از لانه بیرون آوردند، دل‌شان نمی‌آمد آن را بخورند و جایی گذاشتند بودند و نگاه می‌کردند. ما او را تاپستان این جا میوه درختان گردو و فندق رسیده بود و هر شب سنجاب‌ها برای خوردن گردو و فندق به حیاط ما می‌آمدند. ما در ایوان خانه می‌نشستیم تا آمدن سنجاب‌ها را نگاه کنیم. بعد فصل انار رسید و چین و آب گرفتن انارها و بعد فصل چین برتقال و آب گرفتن جدید بودیم.» حالا روز به نیمه رسیده است. زینب در بغل پدرش به خواب رفته، فاطمه مسیر کوه‌پیمایی را متفاوت از همیشه طی کرده و بقیه را پشت سر خود کنسلند که با اعتراض مهدی هم روبه‌رو می‌شود. علی، ریحانه و مریم هم همین روز را ادامه می دهند.

چند تاپچه کافیه؟

تصمیمات متفاوت خانواده اسماعیل زاده، به مهاجرت یا نحوه برخورد با فرزندان و ... خلاصه نمی‌شود. داشتن ۶ فرزند در آستانه چهل سالگی آن هم در دورانی که همه به زندگی بهتر در کنار فرزندان کمتر فکری می‌کنند، پرسش دیگری است که محمدعلی ریشه آن را گفت‌وگوهایی جلسات شبانه خوابگاه دوران کارشناسی در دانشگاه



عکس: مهری حسینی / شهرود

روایتی از یک روز زندگی خانواده هشت نفره اسماعیل زاده که چهار ماه پیش از تهران به روستایی در گیلان مهاجرت کردند

زندگی، خلاف جریان آب

و نه در همسایگی فیزی، فضای دوست‌داشتنی خانه‌های روستایی را از بین برده‌اند؛ ساختمان‌ها چنان متفاوت از روستاست که در نگاه اول به نظر می‌آید از جایی کنده شده و در این جنگل کاشته شده‌اند. محمدعلی سری به تاسف‌تکان می‌دهد و پیشنهاد منظره برای عکاسی می‌دهد: «چیزی که این بهشت را تهدید به خرابی می‌کند همین ساختمان‌ها با چنین معماری و مصالحی است. اینجاها را ببینید که فکر نکنید روستای مازندران است. اینجاها این‌ها هم روستاها هستند. زینب و یازو بکر هستند. من معمولا میهمان‌ها را به روستاهای دیگری هم می‌برم که دید درستی نسبت به این منطقه پیدا کنند.» اما چه شد که تصمیمی ناگهانی عملی شد برای خریدن خانه برنامهریزی دریم دریم و سعی می‌کنیم هر دو پایه‌ریز یک‌بار به شهر برویم.» همسرش تماس می‌گیرد و محمدعلی از او می‌خواهد که فهرست خرید را پیامک کند. جاده کوهستانی آهکلان تا ماسال زیر سلبه‌های حیوانات است. حیوانات را با خیال راحت در خیابان‌ها دیده‌اند به گونه‌ای که محمدعلی مدام سرعت خود را کم و زیاد می‌کند. «سلطان جاده‌های این منطقه، گاوها هستند. وسط جاده می‌نشینند و سر نشین‌ها باید سرعت خود را با آنها هماهنگ کنند. بعضی وقت‌ها هم نگاه‌های عاقل‌اندر سفیدی می‌اندازند و کمی خود را تکان می‌دهند.» محمدعلی سسالی‌های قبل از دانشگاه را در خاطر می‌گذارد. مسافران زندگی کرده و از زمان تحصیل در دانشگاه ساکن تهران می‌شود و حالا بعد از ۲۱سال زندگی در تهران، مسیر دیگری را برای زندگی انتخاب کرده. او همچنان که مسیرهای اطراف را با اشتیاق نگاه می‌کند، شمرده‌ها و جملاتی کوتاه همزمان با زندگی در جرقه سکونت در گیلان می‌گوید: «بستان اسمال یا خانواده به یک میهمانی در یکی از روستاهای گیلان آمدیم و بعد از یک شب استراحت و تجربه آرامش روستا، من و همسرم به هم نگاه کردیم و گفتیم این‌جا چقدر زندگی مناسب است. همسر پیشنهاد داد بعد از بازنشستگی برای زندگی به این جا بیاییم. داشتم فکر می‌کردم که بازنشستگی یعنی چه و من کی بازنشسته می‌شوم. به یاد کلاس‌های درسم افتادم. کم کم داشتم می‌آمدیم می‌شدیم و احساس می‌کردیم که بالاخره قسمت نبود تا این که در عصر روز پنج‌می یکی از املاکی ها گفت خانه‌ای با ۱۰ هزار متر حیاط را برای اجاره به بنگاه سپرده‌اند. من و همسرم همدیگر را نگاه کردیم و می‌دانستیم که امکان اجاره چنین خانه‌ای برای ما وجود ندارد ولی مشتاق بودیم که خانه‌ای با این مشخصات را بیابیم.» خانواده اسماعیل زاده حالا ساکن همان خانه دروایی اند و هر روز هم این خانه برای آنها جذابیت تازه‌ای در دست می‌کند. هر چند، هزینه رهن خانه و روستاهای شمال بین ۱۵ تا ۲۰ میلیون است. صاحبخانه که مستاجرهای خوبی پیدا کرده بود، با آنها کنار آمد و آنها با قیمت مناسبی مستاجر خانه و ریحانه‌ها شدند. آن طوری که این خانواده می‌گویند، آنها زندگی را ساده گرفتند و روزگار و مردم هم با آنها راه می‌آیند.

خانواده اسماعیل زاده در یک خانه ۱۰هزار متری که با ۲۰ میلیون تومان اجاره‌اش کرده‌اند در روستای آهکلان ماسال زندگی می‌کنند

آنها در تلاشند که روستا تبدیل به روستای دوستدار محیط زیست شود و صحبت‌هایی را هم با سازمان ملل انجام داده‌اند

محمدعلی اسماعیل زاده: داریم تلاش می‌کنیم که مدارس این منطقه را به مدارس نمونه و الگو در کشور تبدیل کنیم. در حال بازسازی مدرسه روستا هم هستیم، در روند این بازسازی دانش‌آموزان حضور فعال دارند و خود دانش‌آموزان مشغول بازطراحی مدرسه‌شان هستند



محمد باقر زاده، شهروند آتجر به یک شب‌استراحت در روستای آرام، به افسدای بسیاری تغییر محل زندگی شان تبدیل شد و ساعتی بعد با گفت‌وگوی جمعی به یک تصمیم قطعی برای سال‌های آینده زندگی خود رسیدند؛ مهاجرت از تهران و سکونت در روستای آهکلان استان گیلان. «محمدعلی اسماعیل زاده» در آستانه ۴۰سالگی به همراه همسر و ۶ فرزندشان از خانه‌ای کوچک در پایتخت ایران به خانه‌ای با حیاط ۱۰ هزار متری کوچ کردند تا حالا هر روز صبح با صدای خروس‌ها و آواز پرندگان بیدار شوند، تخم‌مرغ‌های تازه را از لانه‌های چوبی بردارند و رو به جنگل‌های گیلان در ایوان پر از گل‌دان سفید صبحانند. مهاجرت از تهران به روستایی در اطراف ماسال، به بوی گل و صدای بلبل و منظره‌های چشم‌نواز خلاصه نمی‌شود: «علی» کلاس یازده ریاضی است و باید سال آینده در کنکور سراسری با دانش‌آموزانی از کلاس‌های رقیب کند و می‌داند که قیاسی با کلاس‌های کنکور و مدارس خصوصی مشغولند؛ «مهدی» کلاس هفتم است و هر روز باید تا روستای تازه را از لانه‌های چوبی برود؛ «فاطمه» «مریم» همکلاسی و دوستان سابق خود را ندارد و دو مدرسه‌ای در چند قدمی خانه خود شده‌اند؛ برای «ریحانه» و «زینب» هم دیگر خبری از شهر بازی‌های تهران یا هازر سرگرمی‌ها دیگر نیست؛ پدر خانواده که لیسانس مهندسی صنایع از دانشگاه علم و صنعت دارد، کارشناسی ارشد در دانشگاه صنعتی شریف در رشته مدیریت MBA تحصیل کرده و الان دانشجوی دکتری مدیریت در دانشگاه شهید بهشتی است، شاید بخشی از منبع درآمد سابق را ندارد و برای همسرش هم دیگر بازارهای تهران وجود ندارد.

ماجرای یک تصمیم ناگهانی و جمعی

در یک صبح سرد زمستانی، مه صبحگاهی، درختان بدون برگ آهکلان را فرا گرفته و چراغ‌های خانه‌ای که از پشت به کوهی که مرغان و زنان در حیاط خانه‌های بی‌حصر با چکمه و لباس‌های گرم مشغول کارهای روزانه می‌کنند و در مسیر ۷ کیلومتری تا ماسال زندگی در آهکلان می‌گویند: «روستا هم نلواپی دارد ولی چندان با کیفیت نیست. از وقتی این جا ساکن شدیم برای خریدن خانه برنامه‌ریزی دریم دریم و سعی می‌کنیم هر دو پایه‌ریز یک‌بار به شهر برویم.» همسرش تماس می‌گیرد و محمدعلی از او می‌خواهد که فهرست خرید را پیامک کند. جاده کوهستانی آهکلان تا ماسال زیر سلبه‌های حیوانات است. حیوانات را با خیال راحت در خیابان‌ها دیده‌اند به گونه‌ای که محمدعلی مدام سرعت خود را کم و زیاد می‌کند. «سلطان جاده‌های این منطقه، گاوها هستند. وسط جاده می‌نشینند و سر نشین‌ها باید سرعت خود را با آنها هماهنگ کنند. بعضی وقت‌ها هم نگاه‌های عاقل‌اندر سفیدی می‌اندازند و کمی خود را تکان می‌دهند.» محمدعلی سسالی‌های قبل از دانشگاه را در خاطر می‌گذارد. مسافران زندگی کرده و از زمان تحصیل در دانشگاه ساکن تهران می‌شود و حالا بعد از ۲۱سال زندگی در تهران، مسیر دیگری را برای زندگی انتخاب کرده. او همچنان که مسیرهای اطراف را با اشتیاق نگاه می‌کند، شمرده‌ها و جملاتی کوتاه همزمان با زندگی در جرقه سکونت در گیلان می‌گوید: «بستان اسمال یا خانواده به یک میهمانی در یکی از روستاهای گیلان آمدیم و بعد از یک شب استراحت و تجربه آرامش روستا، من و همسرم به هم نگاه کردیم و گفتیم این‌جا چقدر زندگی مناسب است. همسر پیشنهاد داد بعد از بازنشستگی برای زندگی به این جا بیاییم. داشتم فکر می‌کردم که بازنشستگی یعنی چه و من کی بازنشسته می‌شوم. به یاد کلاس‌های درسم افتادم. کم کم داشتم می‌آمدیم می‌شدیم و احساس می‌کردیم که بالاخره قسمت نبود تا این که در عصر روز پنج‌می یکی از املاکی ها گفت خانه‌ای با ۱۰ هزار متر حیاط را برای اجاره به بنگاه سپرده‌اند. من و همسرم همدیگر را نگاه کردیم و می‌دانستیم که امکان اجاره چنین خانه‌ای برای ما وجود ندارد ولی مشتاق بودیم که خانه‌ای با این مشخصات را بیابیم.» خانواده اسماعیل زاده حالا ساکن همان خانه دروایی اند و هر روز هم این خانه برای آنها جذابیت تازه‌ای در دست می‌کند. هر چند، هزینه رهن خانه و روستاهای شمال بین ۱۵ تا ۲۰ میلیون است. صاحبخانه که مستاجرهای خوبی پیدا کرده بود، با آنها کنار آمد و آنها با قیمت مناسبی مستاجر خانه و ریحانه‌ها شدند. آن طوری که این خانواده می‌گویند، آنها زندگی را ساده گرفتند و روزگار و مردم هم با آنها راه می‌آیند.

ناعادلان از دست داده‌ها و دستاوردها

ساعت حدود ۹و نیم صبح جمعه است و مسیر بر برگشت، نه به سمت آهکلان که به سمت روستاهای دیگری در اطراف ماسال است. چند ویلا با درهای قفل زده بیرون

وزش باد شدید همراه با گرد و خاک زلزله زده‌های کرمانشاه را گرفتار کرد

زلزله، باد و خاک

به تدریج در حال انجام است و آوارهای مسکن مهر هم از یکی دو هفته پیش کانکس‌دار شده‌اند. «مبند به ما گفتند ۵ میلیون تومان می‌خواهید یا کانکس. بعضی‌ها گفتند کانکس و بعضی گفتند ۵ میلیون تومان. الان برای زلزله زده‌ها کانکس آورده‌اند و در کنار خانه‌های تخریب‌شده مسکن مهر قرار داده‌اند.» او می‌گوید که به تخریب‌شده‌هایی که مستاجر بودند، ۵ میلیون تومان پرداخت شده است اما خیلی‌ها هنوز این مبلغ را نگرفته‌اند. «به ما که مالک هستیم هنوز چیزی ندادند، قرار بود یک ۶ میلیون تومان و یک دو میلیون تومان هم به ما بدهند که هنوز خبری نیست.» سهرابی یکی از ساکنان مسکن مهر بود و حالا می‌گوید که هنوز برق کنشی کانکس‌اش تمام نشده و فعلا در چادر زندگی می‌کند: «طوفان خاک از ساعت ۸:۳۰ صبح دیروز شروع شد، قبل‌ها ما معضل خاک مواجه بودیم. در موقع خانه‌داشتیم و حالا در چادر زندگی می‌کنیم. روی چادرها اندازه یک سانت خاک نشسته. قبش هم باران باریده بود و وضعیت بدی شده.» یکی دیگر از زلزله زده‌های مسکن مهر از فعالیت کارگران بسز روی خانه‌های تخریب‌شده خبر می‌دهد و می‌گوید که آنها مشغول تخریب دیوارها هستند. «یک آقای مهندسی برای نقش‌برداری آمد و با پهباد منطقه را بررسی کرد. همان موقع گفت که پایه‌های ساختمان مسکن مهر سست شده و باید از ریشه در بیاید.» مسکن مهر سرپل ذهاب ۲۴ بلوک است که روی ۵۷۶ واحد می‌شود. «همین یکی دو روز پیش به ما کانکس داده‌اند و هنوز فرصت نکرده‌ایم نقل مکان کنیم.» او هم از بالا رفتن غلظت

شهرود | روزی که می‌گذرد، زلزله زده‌های کرمانشاه اتفاق جدیدی را تجربه می‌کنند. اگر تا همین یکی دو ماه پیش برای گرفتن چسار تقلا می‌کردند و بعدش در تکاپوی گرفتن کانکس بودند، حالا طوفان و خاک معطل زندگی‌های پارچه‌ای‌شان شده. زلزله زده‌های سرپل ذهاب هر سال، دی و بهمن که است، از پشت شیشه‌های خانه، نظاره‌گر طوفان گرد و خاک بودند که شیشه‌های خانه‌شان را کدر می‌کرد و دیدشان را تار، حالا ولسی زیر چادرها خاک در ریه‌هایشان نشنشین شده. جمعه شب بود زلزله زده‌های سرپل ذهاب که کرمانشاه شب سختی بود. باران تندی بارید و با وزش باد شدید چادرها را جا کنده شدند. به گفته محمد سهرابی، یکی از زلزله زده‌های مسکن مهر سرپل ذهاب، باد به قدری تند وزید که سطح خیلی از چادرها را از جا کنده و آهالی مسکن مهر و منطقه فولادی ناچار شدند چادرها را با سنگ‌های بزرگ نگه دارند. از صبح دیروز هم به تمام این اتفاقات گرد و خاک شدید را هم باید اضافه کرد: «چشم‌چشم ران می‌بینند.» این روایت سهرابی از شدت نیروی خانه‌های در سرپل ذهاب است. مسکن مهر در منطقه «راه کرپل» قرار گرفته و سهرابی می‌گوید که این خاک هم از عراق به این سمت آمده است. او جزو همان گروهی است که برای جلوگیری از پرواز چادرش سنگ‌ها را روی آن چیده: «لان بیایید ببینید روی تمام چادرها خاک گرفته، یعنی از چادرها که خالی بودند هم کلاز روی زمین بلند شدند.» با گذشت بیش از یک ماه از زلزله ۷.۳ ریشتری کرمانشاه، توزیع کانکس هادر میان زلزله زده‌ها

وزیر راه و شهرسازی نسبت به ۲ بحران شهری هشدار داد

بحران «قابلیت زندگی» و «حرکت و جابه‌جایی» در تهران

قرار داد: «زندگی مدرن در ایران با بحران مواجه شده است، بدین معنا اساس زندگی مدرن نه تنها از جنبه شهرسازی بلکه از جنبه‌های سیاسی، فرهنگی اجتماعی دچار بحران است. لذا ایدر زمینه نیاز به تغییرات بنیادین و سیاست‌گذاری‌های جدید داریم.» وزیر راه و شهرسازی معتقد است این دو مشکل هم چیز را با هم داشته‌باشیم، امکان پذیر نیست.» در حوزه شهری و با دو بحران عمده «قابلیت زندگی» و «بحران حرکت و جابه‌جایی» روبه‌رو هستیم. شاهدیم که هزاران میلیارد تومان برای شهرهای سالیان هزینه شده است، اما نهایتاً شهرها قابلیت زندگی را ندارند.» به گفته او، حرکت و جابه‌جایی در شهر از حومه به شهر با معضلات جدی روبه‌رو است و ترافیک‌های طولانی مدت سبب خسارت شهر و نمان شده است، بنابراین باید اتفاقاتی برای اتفاقات روی داده به وقوع بپیوندد.

شهرود | وزیر راه و شهرسازی معتقد است که در حال حاضر دو بحران عمده «قابلیت زندگی» و «بحران حرکت و جابه‌جایی» در حوزه شهری وجود دارد: «پلاسکو به عنوان ساختمانی که نماد زندگی مدرن در ایران بود، نشان داد که بحران زندگی مدرن در ایران وجود دارد. پلاسکو، نماد زندگی مدرن پیش از ۱۰سال دوام نیاورد و فروریخت که به دلیل اهمیت موضوع نباید آن را به یک حادثه تقلیل دهیم، زیرا فروریختن پلاسکو نشانه بحران‌های جدی در دوران مدرن است.» عباس آخوندی در سومین همایش توسعه مبتنی بر حمل‌ونقل همگانی که با حضور جمعی از مسئولان شهرداری تهران از جمله معاون حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری تهران برگزار شد، حرف‌های زیادی داشت. البته او قبل از همه، درباره قربانیان سانچی و پلاسکو حرف زد و بعد تغییر نگرش عمومی را مبنای صحبت‌های خود

آگهی مزایده یک نوبته به شماره ۳۵۲/د/۱۳۹۶/۳۰

شرکت بهسازان آینده (وابسته به شهرداری قزوین) در نظر دارد به استناد مجوز هیئت مدیره این شرکت به شماره ۳۰۶/۱۳۹۶/د/۱۴۱ مورخ ۹۶/۰۳/۲۴ یک قطعه زمین با مشخصات ذیل را به فروش برساند لذا متقاضیان می‌توانند جهت اطلاع از شرایط و دریافت اسناد مزایده از تاریخ انتشار آگهی به مدت ۱۰ روز به امور قراردادهای این شرکت واقع در قزوین - میدان ارتش - ساختمان همیاری شهرداری ها- طبقه ۲- واحد ۳ مراجعه نمایند. شماره تلفن: ۵۱۰۴۰۴۰۳۳۳۶۸۴۰۴

پلاک ثبتی	کاربری	نوع ملك	انرس	مساحت (مترمربع)	تضمین شرکت درمزایده (ریال)
۲۴۴۳/۲۴۴۳ فرعی از ۳۶	مسکونی	زمین	ملاصدرا ۲۴متری	۲۴۷/۲۵	۳۳۳/۹۲۲/۵۰۰
اصلی بخش ۵ قزوین			معرفت کوچه معرفت ۴		

ضمنا هزینه انتشار آگهی به عهده برنده مزایده می‌باشد.
شرکت بهسازان در رد یا قبول پیشنهادات مختار می‌باشد.

روابط عمومی شرکت بهسازان آینده قزوین